

فلسطین، تکرار فاجعه؟

سودابه مهاجر

بمدت طولانی در بیتفاوتی نسبت به مسئله فلسطین نگاهدارد، تبدیل خاور نزدیک را به یک منطقه با ثبات و امن سیاسی بیش از پیش برای آمریکا و نظم نوین بین‌المللی مورد نظر او به ضرورتی بدل کرد.

کنفرانس مادرید در سال ۱۹۹۱ و در چارچوب استراتژی جدید واشنگتن یعنی بکار انداختن راه‌حلهای سیاسی برای مهار کردن تنش‌های انفجاری در خاور نزدیک، به ابتکار جرج بوش (پدر) برگزار گردید (۴). در سال ۱۹۹۲، بدنبال روی کار آمدن دولت اسحاق رابین در اسرائیل، مذاکرات محرمانه میان نمایندگان دولت اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین ابتدا در لندن و سپس در اسلو سر گرفت که در سال ۱۹۹۳ به انعقاد قرارداد در واشنگتن و تحت نظارت بیل کلینتون موسوم به قرارداد اسلو منجر گردید. بر مبنای معاهده اسلو، یک دستگاه اداری تحت عنوان «اتوریته» فلسطینی موقت برای اداره امور فلسطین به مدت پنج سال در ساحل غربی و نوار غزه بوجود میاید. در پایان ایندوره پنج ساله یک توافق دائمی بر مبنای قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر بازگشت اسرائیل به مرزهای قبل از جنگ شش روزه (۱۹۶۷) منعقد میشود. به این ترتیب حل مسائل بغرنج به آخرین مرحله مذاکرات سپرده میشوند. این مسائل عبارتند از سرنوشت کولونیهای اسرائیلی در اراضی اشغالی و آنسوی خط سبز، تعیین مرزها، موقعیت اورشلیم، بازگشت رانده شدگان سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ به شهرها و روستاهای خود از جمله در درون اسرائیل، و تقسیم منابع آب (۵). همچنین ارتش اسرائیل متعهد میشود که نیروهای خود را از همه مناطق اشغالی بجز کولونیاها، برخی نقاط امنیتی و اورشلیم شرقی (بیت المقدس)، یعنی در مجموع از ۸۰ درصد اراضی، بیرون بکشد. معاهده دائمی میبایست تا میانه سال ۹۹ به انجام رسیده باشد. اما توافق اسلو با چنان "ترمشی" تنظیم شده که اسرائیل میتواند هرگونه تدبیری را که صلاح بداند بکار برد و اوضاع به روند دیگری ادامه یابد.

قرارداد اسلو در اسرائیل با مخالفت شدید نیروهای سیاسی راست مواجه میشود، یک کمپین تبلیغاتی وسیع و بسیار خشن علیه دولت رابین آغاز میشود که سرانجام به قتل وی در سال ۹۵ منجر میگردد. در فلسطین، توده‌های مردم با امید و انتظار به توافقات اسلو نگاه میکنند. آنچه که از بورژوازی فلسطینی باقی مانده است با این تصور که در یک فضای تقلیل یافته اما با ثبات بتواند تولید کند، بفرود شد و انباشت نماید، به این توافقات روی خوش نشان میدهد. اما اسلو با مخالفت بسیاری از نیروهای تشکیل دهنده سازمان آزادیبخش فلسطین که آنرا در سطح انتظارات سیاسی خود نمیدیدند، مواجه میگردد. احزاب اسلامی حماس (۶) و جهاد اسلامی نیز قرارداد اسلو را نمیپذیرند.

فلسطین در دوران موقت خودمختاری خود، متحیر و خشمگین شاهد سربر آوردن کولونی‌های جدید میشود. در فاصله سال ۹۳ (قرارداد اسلو) تا ۹۸، تعداد کولونیاها بیش از ۷۰ در صد افزایش مییابد، آهنگ افزایش کولونیاها بویژه در ادواری که حزب کارگر دولت را در دست دارد شدیدتر است. در دوران اهود برک کولونی سازی به اوج خود میرسد. ارتش از کولونیاها حمایت میکند و آنها از طریق "جاده های نظامی و ویژه"، که بر زمینهای غصب شده از دهقانان فلسطینی احداث شده، به یکدیگر متصل میشوند. امروز یک میلیون فلسطینی در دو سوم غزه تلمبار شده اند در حالیکه یک سوم بقیه اراضی غزه در دست ۶۰۰۰ کولونی نشین قرار دارد. در سرزمین باریک ساحل غربی بیش از یک میلیون نفر در گتوهای تنگ محبوس شده‌اند، در حالیکه ۳۰۰۰ کولونی نشین ۴۰ در صد زمینهای حاصلخیز را در دست دارند.

دولت رابین در سال ۹۴ سیستم حصار مرزی نظامی را حول سرزمینهای اشغالی، در مرزهای بین‌المللی مصر و اردن یا در طول خط سبز یعنی مرزهای اسرائیل، مقرر میکند. پاسگاههایی (نقاط کنترل) که شهرت جهانی مییابند در این حصار مرزی نظامی مستقر میشوند. شهرت غم‌انگیز این نقاط کنترل تنها بخاطر نوزادانی که پشت آنها چشم به جهان می‌گشایند یا بیمارانی که پشت آنها چشم از جهان می‌بندد یا مواد خوراکی که در جوار آنها می‌گنجد، نیست؛ بلکه در اینست که آنها به

روز ۲۹ مارس دولت وحدت ملی اسرائیل برهبری آریل شارون جنگ استعماری تمام عیاری را علیه مردم فلسطین ساکن ساحل غربی آغاز کرد. بنام اعاده امنیت به مردم اسرائیل، رام الله، تولکرم، قلقیلیه، هیرون، بیت اللحم، نابلس، جنین، و... وحشیانه به اشغال ارتش درآمدند، صدها نفر کشته و زخمی و هزاران نفر دستگیر شدند؛ خانه های مسکونی و زیر ساختهای اقتصادی، جاده ها، لوله‌کشی‌های آب، تاسیسات برق رسانی، شبکه‌های تلفن نابود شدند؛ وزارتخانه ها، شهرداریها، مدارس وسیعا تخریب گردیدند؛ حرکت آمبولانسها و پرسنل درمانی و هر نوع کمک رسانی متوقف گردید؛ اردوگاه پناهندگان جنین با خاک یکسان شد. این عملیات، خاطره شوم "الکبه یا "فاجعه" را در سال ۱۹۴۸ هنگام بنیان‌گذاری دولت اسرائیل، زمانی که نیروهای مسلح صهیونیست با ایجاد ترور مردم فلسطین را به ترک خانه و کاشانه خود مجبور میکردند، در اذهان بسیاری زنده کرد. شدت خشونت و سبیتی که ارتش اسرائیل در عملیات "دیوار حفاظتی" از خود نشان داد خشم و طغیان شمار بسیاری از مردم آزادی‌طلب و شرافتمند را در سراسر جهان برانگیخت، و اعتراضات آنان بویژه در کشورهای عربی و اروپایی دولتهای حاکم را برای اقدام به پایان دادن اشغال نظامی و عملیات جنگی اسرائیل تحت فشار قرار داد. هر چه اسرائیل در "ایزوله" کردن فلسطینیان و رهبر اتوریته فلسطین بیشتر از خود قساوت نشان داد، خود بیشتر "ایزوله" گردید و به این بحران بیشتر جنبه بین‌المللی داد.

به گفته ادوارد سعید، "فلسطین یکی از بزرگترین آرمانهای اخلاقی زمانه ماست، که باید بهمین عنوان از آن دفاع کرد... جامعه ما (فلسطینی‌ها) به حیات خود ادامه خواهد داد، همانطور که از پنجاه و چهار سال پیش تا کنون علیرغم همه سبیتها، همه نیرنگهای بیرحمانه تاریخ، همه بدقابلی‌ها، همه تراژدیهای که به سر مردم ما آمده، زنده مانده است. و این بزرگترین پیروزی ما بر شارون است... تنها پروژه (شارون) تخریب هر آنچه‌زیست که به فلسطین و فلسطینیان مربوط میشود، اعمال فشار افسار گسیخته او بر عرفات و بر تروریسم هیچ نتیجه دیگری جز این ندارد که پرستیژ حریف او را افزایش دهد. (۱)

این درام "غیر انسانی" و غیر قابل تحمل، علاوه بر خشم و طغیانی که در جهان ایجاد نموده، این سؤال را در ذهن همگان مطرح کرده که در پشت پرده انهدام تروریسم، اهداف واقعی سیاسی عملیات نظامی شارون چیست؟ و سرانجام این جنگ بکجا میکشد؟ به سوال آخر هیچکس حتی شاید خود طراحان این تراژدی نیز نتوانند پاسخ دهند، اما پیش از جستجوی پاسخ به سوال اول لازم است تاملی بر روند ده ساله اخیر "مسئله" فلسطین تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بکنیم.

ریشه های "بحران فلسطین" به گذشته های دورتر، یعنی شکل گیری صهیونیسم در آخر قرن ۱۹، جنگ اول جهانی و تجزیه امپراطوری عثمانی و تقسیم آن میان قدرتهای امپریالیستی فاتح در ۱۹۱۷، و بطور مشخصتر به ایجاد دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ و سرانجام به جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷ و اشغال نوار غزه، ساحل غربی و اورشلیم شرقی (بیت المقدس)، بعلاوه اشغال ارتفاعات گولان متعلق به سوریه، باز میگردد. بحران اسرائیل و فلسطین بمعنای امروزی آن از سال ۶۷ و مدت ۳۵ سال است که ادامه دارد و طولانی ترین دوران استعمار در تاریخ مدرن را تشکیل میدهد. این بحران با اینکه از لحاظ ریشه‌ای و تاریخی بر ادوار شکل دهنده تاریخ متاخر جهان (جنگ سرد، پایان جنگ سرد و آغاز نظم نوین جهانی و دوران حاضر از نظم نوین) تقدم دارد اما اشکال تحول آن بنحو مستقیم و تعیین کننده‌ای از شرایط محصول این دورانها تاثیر پذیرفته است.

از اسلو تا کمپ دیوید و انتفاضه دوم

با سقوط دیوار برلن و پایان عملی کار اتحاد شوروی، و در چارچوب جهانی جدید پایان جنگ سرد، تجدید نظر در موقعیت اسرائیل بعنوان متحد اصلی و بی‌قید و شرط آمریکا در منطقه خاور نزدیک در دستور قرار گرفت (۲). جنگ خلیج و پیروزی آمریکا در آن، گسترش مقاومت مردمی در فلسطین، انتفاضه (۳)، که نمیتوانست همسایگان عرب را

سمبل آخرین نوع کولونیالیسم در پایان قرن بیستم تبدیل میشوند. این سیستم به دولت اسرائیل اجازه میدهد که هر گاه اراده کند سرزمینها را "ببندد"، یعنی مانع نقل و انتقال و حرکت افراد و کالاها شود و ساکنان اراضی را در شهرها و روستاهای خود محبوس و گرسنه نگاهدارد. در سرزمین کوچک ساحل غربی ۷۰۰ پاسگاه وجود دارد.

فلسطینی‌ها برای "سفر" میان نوار غزه و ساحل غربی و عبور از اسرائیل به جواز عبور احتیاج دارند. مقامات اسرائیلی هر زمان که دلشان بخواهد از صدور این جوازها - حتی برای کارگرانی که در اسرائیل کار میکنند - سر باز میزدند و هر بار که برای "امنیت اسرائیل ضروری" ببینند حکومت نظامی اعلام کرده و حتی به مردم اجازه خروج از خانه هایشان را نمیدهند. کارگرانی که شانس داشته و جواز کار خود را در اسرائیل حفظ کرده‌اند، بدلیل "بستن" اراضی نمیتوانند به سر کار خود بروند. از زمان آغاز انتفاضه دوم انسداد اراضی و محاصره شهرهای اصلی فلسطینی تقریباً دائمی شده، و موانع مرزی و پاسگاهها به خصوصیت ویژه اشغال فعلی تبدیل شده‌اند. در حالیکه اقتصاد فلسطین اساساً به اسرائیل وابسته است (حدود ۸۰ درصد واردات و صادرات آن با اسرائیل صورت میگیرد و واردات آن ۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل میدهد(۷)). در این شرایط میتوان ابعاد نتایج مخرب سیستم "حصار مرزی نظامی" را بر آنچه که اقتصاد فلسطین نامیده میشود درک کرد.

بانک جهانی، در گزارشی به نهادهایی که اقتصاد فلسطین را تغذیه میکنند، اعلام میدارد که اوضاع اجتماعی و اقتصادی فلسطین فاجعه بار است، شمار فلسطینیهایی که در زیر سطح فقر زندگی میکنند از دسامبر ۲۰۰۰ به ۵۰ درصد جمعیت آن رسیده، بیکاری ۳۰ درصد جمعیت فعال را شامل میشود و کاهش تولید ناخالص داخلی به ۲۰۷ میلیارد میرسد و خسارات مادی (قبل از اشغال نظامی اخیر) ناشی از حملات اسرائیل سر به ۳۴۷ میلیون یورو میزند. اقتصاد فلسطین تنها در شرایطی میتواند بهبود یابد که اسرائیل سیاست بستن سرزمینها و پاسگاهها و محدودیتهای مرزی را رها کند(۸).

تحقیر مداوم جزعروانی جنگی است که دولت اسرائیل به مردم فلسطین تحمیل کرده است. و باز هم موانع مرزی نظامی مکان دائمی این تحقیر روزمیراند: ضرب و جرح عابران فلسطینی، مجبور کردن مردان به لخت شدن در مقابل چشم سربازان، نگاهداشتن آنها بمدت طولانی در پشت موانع، مجبور کردن آنها به عبور از راههای دشوار برای رسیدن به سرکار یا به مدرسه (عبور و مرور اتوموبیلهایی که شماره اراضی را دارند در جاده ها و شهرهای اسرائیل ممنوع است) جزء جدائی ناپذیر سیستم موانع مرزی نظامی و نماد عریان اشغال است. نتیجه مستقیم حصار مرزی برای مردم غزه و ساحل غربی اینست که دهها هزار نفر که مجاز نیستند روستاهای خود را برای رفتن به سر کار، به بازار، به مراکز درمانی ترک کنند، اکنون بطور کامل به کمکها و صدقات صلیب سرخ وابسته شده‌اند. نتایج عملی قرارداد اسلو برای مردم فلسطین این شد که زندگی اقتصادی و اجتماعی در اراضی کاملاً معلق گردد و مردم در معرض فقر مطلق و گرسنگی قرار گیرند.

تأثیرات ۱۱ سپتامبر بر بحران

با فضائی که پس از ۱۱ سپتامبر بر جهان حاکم گردید، طبعاً جای تعجب نیست که بحران اسرائیل و فلسطین جزو مهمترین وقایعی باشد که از آن تأثیر میپذیرد. تا جائیکه به امریکا مربوط میشود، بعد از ۱۱ سپتامبر روابط او با دوستان و متحدان یا رقبایش دستخوش تغییراتی شد که از تغییر توازن قوا در نقش قدرتهای منطقه‌ای از هر نوع آن نشات می‌گرفت. در مورد مشخص بحران خاور نزدیک، نوسانها و تردیدهای مقطعی یا تناقضات کلامی او نشاندهنده فقدان یک استراتژی تعیین شده و سیاست روشن، و در نتیجه عدم قدرت تحمیل اراده خود و رها کردن امور به تحول خودبخودی اوضاع است که از ترکیب جدید روابط جهانی نتیجه میشود. این آشفتگی خود را گاه در تأیید علنی عملیات نظامی اسرائیل، و بلافاصله در همرازی با دیگر اعضای شورای امنیت در محکوم کردن عملیات و فراخوان به عقب‌نشینی نشان میدهد؛ گاه در لحن تند و تهدیدآمیز لحن مطالبه در مقابل شارون، و گاه با صلح‌طلب خواندن و تأیید او؛ یا در مورد عرفات زمانی او را همدست تروریسم معرفی کردن و زمانی نماینده منتخب و مشروع مردم فلسطین خواندن. این نوسانها بیش از آنکه نقش بازی کردن و گول زدن اروپا و افکار عمومی عرب باشد و حتی بیش از آنکه تنها نمایانگر جناحهای مختلف در هیات حاکمه با استراتژیهای مختلف باشد، گویای

اینست که ایالات متحده نمیتواند در مورد وقایعی که بشکل ابرکتیو اهمیت جهانی دارند از جمله وضعیت حاضر در فلسطین، بدون در نظر گرفتن کلیه متحدین خود و کلیه قدرتهای منطقه‌ای که این اوضاع بنحوی مستقیماً به آنها مربوط میشود، تصمیم بگیرد.

پشتیبانی صریح و بی‌پرده از متحد و همپای خود در منطقه، اسرائیل، بدون از دست دادن پشتیبانی اروپا از دیپلماسی او و رودروئی با متحدین عرب خود، برای امریکا ممکن نیست. تا جاتیکه به اسرائیل مربوط میشود، روابط امریکا با این کشور بر خلاف سایر قدرتهای منطقه‌ای دوست هرگز هژمونیک نبوده بلکه یک رابطه دو طرفه بوده است. چرا که اسرائیل نیز از اهرمهای لازم برای فشار بر امریکا، بر خلاف قدرتهای عرب، در درون خود امریکا برخوردار است. مثال بارز این امر لابی (گروه فشار بر پارلمان و دولت) طرفدار صهیونیسم است که از قدرت مالی فراوانی برخوردار است که بویژه در کمپینهای انتخاباتی عمل میکند. اما علیرغم این امر، تاریخاً هر گاه امریکا اراده کرده توانسته بر مواضع و تصمیمات متحد نزدیک خود تأثیر بگذارد. بعنوان نمونه میتوان از تحمیل مذاکرات صلح با مصر و تخلیه صحرای سینا به دولت بگین در سال ۷۸ و یا از تحمیل کنفرانس مادرید به دولت شمیر در سال ۹۱ نام برد. اما امروز مخالفت علنی و موثر با همپای همیشگی خود اسرائیل و در نتیجه تحمیل راهحلی به او نیز با توجه به کمپین جهانی ضدتروریسم و جنگی که در افغانستان براه انداخت، در مصلحت فعلی‌اش نیست. نتیجه این وضعیت، رها کردن امور به سیر "طبیعی‌شان" یعنی در عمل نفع کمپین نظامی اسرائیل و ماجراجوئی‌های نظامی و سیاسی خطرناک شارون است.

شارون میگوید اطمینان دارد که کشورش در جنگی طولانی وارد شده که در آن تنها حریف "مصمتر" پیروز خواهند شد. در روزنامه اسرائیلی هآرتس (۱۸ آوریل) نوشته میشود که بحران میان اسرائیل و فلسطین "نسلهای آینده" را دربر خواهد گرفت و تا پیروزی کامل یک ملت بر دیگری ادامه خواهد یافت. اکثریت وزرای دولت شارون بر این باورند که "تابودی تروریسم تنها با جلوگیری از شکلگیری هر گونه حاکمیت دیگری غیر از اسرائیل میان دریا و رود اردن میسر است" (۱۲). متخصص سرزمینهای اشغالی در همان روزنامه (۸ آوریل) مینویسد: «اسرائیل مصمم است که پایه هرگونه ساختار امنیتی فلسطین را نابود کند... کمپین نظامی اسرائیل بازگشت ناپذیری است. ارتش اسرائیل طبیعتاً میباید مسئولیت امنیت در تمام اراضی اشغالی را در دست بگیرد. عملیات "دیوار حفاظتی" تاریخی طولانی را شامل خواهد شد که دستمایه اصلی آن بازگشت حاکمیت اسرائیل بر تمامی اراضی فلسطینی است.» متخصص نظامی همان روزنامه (۱۲ آوریل) مینویسد: «زیر ساخت تروریسم ضربه سختی دیده اما فلسطینیها شکست نخورده اند... هیچ چیز مانع یک دور دیگر جنگ که سخت‌تر از جنگ امروز است نخواهد شد.»

اوزی لاندائو (Ouzi Landau) وزیر امنیت داخلی اسرائیل (در لوموند ۱۴ دسامبر ۲۰۰۱) میگوید: «اینجا توافقات اسلو راه حل نیستند، بلکه خود مشکل‌اند. فلسطینیها این انتفاضه را براه انداخته‌اند چون بعد از اسلو خود را قویتر احساس میکنند. بنابراین باید همچون افغانستان زیرساختهای ترور را نابود کرد. من تنها از حماس و جهاد اسلامی صحبت نمیکنم، بلکه منظورم طالبانهای محلی است که از آنها حمایت میکنند. تنظیم بازوی نظامی الفتح، نیروی ۱۷ گارد محافظ عرفات، تمامی اتوریته فلسطین شامل وزارتخانه‌ها و فعالیت‌هایش... ما باید نیروی انتظامی «اتوریته فلسطین» را بکشیم، ساختمانهای آنرا تخریب کنیم، از لحاظ مالی خردش کنیم، مسئولین سیاسی آن باید به تونس برگردند. فقط لحظه سیاسی مناسبش باید فراهم شود. امروز عرفات در رام‌الله گیر کرده، بدون اینکه امکان جنبیدن داشته باشد... اینجا میان ما و فلسطینیان مبارزه مرگ و زندگی خواهد بود. چون تا زمانیکه فلسطینیان امیدی داشته باشند ترور پابرجا خواهد ماند... آنچه که محرز است اینست که ما هرگز وجود یک دولت فلسطینی را نخواهیم پذیرفت. این یک فاجعه خواهد بود... ما وقت زیادی را با اسلو تلف کردیم. حالا تا ده سال دیگر باید یک میلیون یهودی دیگر را به اینجا بیاوریم، آنوقت عربها خواهند فهمید... ما در خاورمیانه‌ایم، اینجا آنکه بهتر است پیروز نمیشود، بلکه آنکه یکدنده‌تر است پیروز میشود.»

بازهای اسرائیلی آنقدر ابله نیستند که ندانند بدون تامین کار و تضمین زندگی و حرمت فلسطینیان در میان مرزهای مطمئن هیچگونه صلحی ممکن نیست. نکته اینست که آنها صلح نمیخواهند. رئیس نیروهای ارتش در زمان اشغال لبنان میگوید: «صلح غیر ممکن است، چرا که اگر فلسطینیها کاری را که ما با آنها کردیم با ما میکردند، خود ما صلح را نمیدیافتیم.» دولت فعلی اسرائیل میخواهد هر امیدی به امکان ایجاد دولت فلسطین را (یک دولت موثر و نه یک رشته شهرداری را) نابود کند، و "اسرائیل بزرگ" را بشکل دو فاکتو به فلسطینیها، کشورهای عرب و جهان تحمیل نماید. بنابراین هدف عملیات "دیوار حفاظتی" در بهترین حالت جدا سازی کامل فلسطینیان و در بدترین حالت "انتقال" آنها بشکل وسیع است. در مرحله فعلی، شارون با حمله

دولتهای اروپائی علیرغم اینکه مواضع خود را نسبت به اسرائیل تند کرده‌اند (بطوریکه از جانب او به پرو-فلسطینی بودن متهم میشوند) این ایده را پذیرفته و جا انداخته‌اند که گرهگاه مسئله اسرائیل و فلسطین تروریسم است و نه اشغال. عملیات انتحاری دلیل عمده شعلور شدن جنگ و خشونت نزد اینها بشمار میآید و نه یکی از نتایج آن. در نزد دولتهای اروپائی این واقعیت درز گرفته میشود که در یکسو دولتی با ارتشی فوق مدرن (که بدون قید و شرط توسط امریکا مسلح میشود) قرار دارد، و در سوی دیگر فلسطینی‌هایی که دولتی بالای سر ندارند، در گنوهای کوچک تکه تکه شده در محاصره کولونیه‌ها و حصار مرزی نظامی بسر میبرند، در جامعه‌ای که زندگی اقتصادی آن ویران شده ناگزیر از زندگی اندک، و بدون دفاع موثر سرکوب میشوند. این واقعیت روشن بسکوت برگزار میشود که اشغال و سرکوب و زندگی‌ای که اسرائیل به ساکنان مناطق فلسطینی تحمیل کرده، همراه با فقدان هر گونه دورنمای رهایی، نسلی از آنان را برای بدل شدن به داوطلبان شهادت و عملیات انتحاری مستعد میکند.

هنوز هم، حتی بعد از وقوع اشغال وسیع نظامی و ارتکاب جنایات جنگی اسرائیل، اول از عرفات (که بقول یکی از مشاورینش آب توالث خود را نیز نمیتواند عوض کند) میخواهند که برای پایان دادن به عملیات انتحاری انجام شده توسط حماس اقدام نماید و بعد از آن از اسرائیل میخواهند که به اشغال نظامی‌اش پایان دهد. (در حاشیه توجه به این نکته جالب است که جناح سیاسی حماس بطور حیرت‌انگیزی مورد بخشایش اسرائیل قرار گرفته و از آتش خشم ارتش آن برکنار مانده است.)

از نقطه نظر اسرائیل ۱۱ سپتامبر فرصت بینظیر و برکتی آسمانی بود که باید حداکثر استفاده از آن بعمل میامد و بهمین دلیل از فردای همانروز اسرائیل استراتژی خود را با اوضاع جدید هماهنگ کرد. در وهله اول، در فضای بهت زده‌ای که بر جهان حاکم شده بود، اسرائیل شدت حملات و فشارهای خود را بر فلسطین را افزایش داد، و همزمان از لحاظ تبلیغاتی دست بکار شده و خود را بعنوان قربانی تروریسم با امریکا تداعی کرد. اندکی پس از ۱۱ سپتامبر "سیاست" قتل و ترور رهبران و فعالین فلسطینی توسط نیروهای اسرائیل شدت گرفت. از نیمه اکتبر به بعد نرمش امریکا در مقابل اسرائیل بیشتر شد. پس از قتل یک وزیر راست افراطی در دولت شارون که در جواب ترور ابومصطفی (رهبر جبهه خلق برای آزادی فلسطین) صورت گرفته بود، اسرائیل شرایط لازم برای اجرای طرح خود را آماده دید. شش شهر فلسطینی به اشغال درآمد و همزمان کارزار تبلیغی وسیعی علیه اتوریته فلسطین و عرفات براه افتاد. طی این مدت، قتل رهبران فلسطینی از سوی اسرائیل، و عملیات انتحاری حماس در خاک اسرائیل که در پاسخ به این قتلها انجام میشود ادامه داشته است (۹). عرفات در رام‌الله محبوس گردید و

و اشغال مجدد سرزمینها در صدد انهدام «اتوریته فلسطین» و هر آنچه‌یست که بتواند سمبل دولت فلسطین در ساحل غربی و نوار غزه باشد. بیدلیل نیست که ارتش اسرائیل اماکن و ادارات خدمات عمومی، راهها و جاده‌ها، تاسیسات برق و آب، و هر آنچه را که زیرساخت دولت فلسطین را بتواند تشکیل دهد، وسیعاً تخریب میکند، تا حتی سبلمهای یک دولت خودمختار بالقوه را نیز محو کند. حتی بجا نهادن خاطره‌ای از زندگی مدنی و تمرکز اداری نیز برای شارون قابل قبول نیست، و بهمین دلیل است که بطور مثال پرونده‌ها و آرشیوهای آماری ادارات فلسطینی را در عملیات جنگی اخیر نابود کردند.

در انتها مناسب است عواقب اجتناب ناپذیر سیاست دولت اسرائیل را از زبان تام سهوگ (Tom Seveg) نیز بشنویم. «سهوگ» که خود یک مورخ صهیونیست است (۱۰)، در مصاحبه‌ای با لوموند (۴ آوریل) چنین میگوید:

«شارون هیچ پروژه سیاسی ندارد. برنامه او میدان دادن به تمایلات سرکوبگرانه‌اش است... امروز هیچکس کنترلی بر اوضاع ندارد. در چنین شرایطی دیوانگان خلاً را پر میکنند. از سوی فلسطینیها، تروریستهای انتحار کننده، و از سوی ما کسانی مثل وزیر امنیت داخلی که علناً سیاست "انتقال و جابجا کردن" فلسطینیها را مد نظر دارند... متأسفانه با شارون که میپندارد که جنگ ۱۹۴۸ هنوز پایان نرسیده (این نقشه) قابل تحقق است. از آنجا که در تاریخ معاصر هیچ ارتشی نتوانسته بر یک جنبش آزادی ملی غلبه کند، میشود سناریوهای ترسناک متعددی از جنگ منطقه‌ای را که رهبران ما برای تحقق ایده‌های دیوانه وارشان قادرند براه بیندازند، تصور کرد. اگر از این پس "حل" این بحران دیگر ممکن نباشد اما میتوان آنرا "اداره" کرد. دو طرف در مورد اورشلیم و پناهندگان به توافق نخواهند رسید اما اسرائیل میتواند با عقب نشینی یکطرفه و با خالی کردن کولونهای مجزا اعتماد فلسطینیها را جلب کند، میتواند به این تحقیرات خوفناک در پاسگاهها و به آزار و ایدای فلسطینیان توسط سربازان ما پایان دهد. اشغال بدنبال خود تروریسم به همراه میآورد، که این بنوبه خود سرکوب بیشتر را باعث میشود، من سرکوب داوطلبین بیشتری برای عملیات انتحاری خلق میکند. من بهیچوجه پاسیفیست نیستم اما ما داریم سرزمینهای فلسطینی را دوباره اشغال میکنیم بدون اینکه مسئولیت آنرا بعهده بگیریم. بر ناامیدی جوانان انتحار کننده حدی نیست. جوانانی که از اسرائیل تنها حصار مرزی نظامی، سربازانش، و کولونی نشین‌هایش را میشناسند، بخود میگویند که این زندگی قابل ادامه نیست.»

زیر نویسها

۱- ادوارد سعید، "بالتر از کشتار" ترجمه از هفته‌نامه الاهرام، منتشر شده در لوموند ۱۲ آوریل ۲۰۰۲.

۲- در مه ۱۹۸۹، جیمز بیکر، وزیر امور خارجه وقت امریکا، در جمع نمایندگان بزرگترین لابی (lobby) طرفدار اسرائیل در امریکا اعلام کرد که "یکبار برای همیشه تصور اسرائیل بزرگ را کنار بگذارید و به کولونیزاسیون پایان دهید." این اولین نشانه دوری آمریکا از مواضع اسرائیل بود بدون اینکه اتحاد استراتژیک میان دو کشور را زیر سؤال

برد.

۳- انتفاضه اول، جنبش "سنگ پراکنی" علیه ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی بود که توسط نوجوانان فلسطینی در سال ۱۹۸۷ آغاز گردید.

۴- کنفرانس مادرید تحت مسئولیت مشترک امریکا و شوروی و با شرکت اسرائیل، سوریه، لبنان، مصر و اردن برگزار شد. به اصرار دولت راست ایزاک شمیر، سازمان آزادیبخش فلسطین به کنفرانس دعوت نشد، اما نمایندگان فلسطین که همگی از چهره‌های سرشناس سازمان آزادیبخش هستند در هیئت نمایندگی اردن حضور داشتند.

۵- تنها زمین بخش مهم اختلاف میان طرفین را تعیین نمیکند، بلکه منابع آب نیز جزء لاینفک موارد مشاجره است. مثالی از تقسیم فعلی آب میان اسرائیل و فلسطین خود بنتنهای گویای مطلب است: ۱۱۲ متر مکعب در سال برای هر فلسطینی و ۳۷۷ متر مکعب برای هر اسرائیلی.

۶- حماس (جنبش مقاومت اسلامی) از جنبش اخوان المسلمین ریشه میگیرد. در سالهای ۷۰

و اوائل دهه ۸۰، حماس از کمکهای سرویسهای اطلاعاتی اسرائیل برای مبارزه و رقابت با سازمان آزادیبخش فلسطین بهره‌مند شد. حماس بنیاد کمک به "مستضعفین" و شبکه‌ای از مساجد در اختیار دارد. سازمان نظامی وابسته به آن مسئول بسیاری از عملیات انتحاری در اسرائیل میباشد.

۷- Alain Gresh z, Israel - Palestine - VERITES SUR UN CONFLIT, Fayard 2001.

۸- لوموند ۱۸ آوریل ۲۰۰۲.

۹- اتوریته فلسطین موفق شده بود که تعداد عملیات انتحاری حماس را بنحو چشمگیری کاهش دهد. مقامات اسرائیلی از توافق اتوریته فلسطین با حماس اطلاع داشتند، اما با تحریکات خود از جمله قتل‌های فردی (مسئولین) امکان این عملیات انتحاری حماس را فراهم میکردند: متخصص نظامی روزنامه یدیوت آهارانوت (۲۵ نوامبر ۲۰۰۱) مینویسد: "... رهبری اتوریته فلسطین و حماس به توافق رسیده بودند که با اجرای عملیات در اسرائیل وارد بازی اسرائیل نشوند... آنها (سرویسهای اسرائیلی) که تصمیم به قتل "ابو هونود" گرفتند از قبل میدانستند چه قیمتی باید برای آن پرداخت. این مسئله قبل از اینکه به اجرا گذاشته در سطح نظامی و سیاسی مورد بحث عمیق قرار گرفته بود... منابع امنیتی حدس میزدند که حماس (مقابلاً) اقدام به بمب‌گذاری خواهد کرد و اقدامات لازم را به اجرا گذاشته بودند..."

۱۰- تام سهوگ از آن دسته مورخینی است که در اسرائیل به "تاریخ‌نگاران نوین" شهرت دارند و مسئولیت اسرائیل را در اخراج فلسطینیان از خانه‌ها و روستاهای خود، در سال ۱۹۴۸ نشان داده اند. وی در روزنامه هآرتس هم مقاله مینویسد.

به نقل از

بارو

شماره هفتم، اردیبهشت ۱۳۸۱ (آوریل ۲۰۰۲)

ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری
www.wsu-iran.org